



● روزنامه فرهنگی - اجتماعی - اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
● نشانی: میدان شهدا، نیش دانشگاه ۱
● دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۰
● نمابر: ۳۷۲۸۳۱۰
● روابط عمومی: ۳۷۴۳۱۱۰
● شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹
● چاپ: شهر چاپ خراسان



روزنامه شهر امید و زندگی
SHAHRARANEWS.IR
۰۴:۰۶:۹۹
صفحه ۱۲ صفحه ۴۰ صفحه ورزشی
۴۰ صفحه لینک + ۱۶ صفحه شهر از محله
شماره ۱۳۸۶ ۱۰۰۰ تومان
میتوان نام اخلاق حرفه ای
Photoshahr.ir

وضعیت هوا ۳۶٪
دما: ۲۶° (بالا)، ۱۶° (پایین)
صبح ۲۱°، عصر ۲۲°
ظہر ۲۴°، شب ۱۹°
اذان ظهر ۱۳:۴۹، غروب آفتاب ۱۹:۰۹، طلوع آفتاب فردا ۵:۵۸، نیمه شب شرعی ۲۳:۴۹



حدیث روز

هر کس حق معبودیت خدا را به جا آورد، خداوند بیش از حد انتظار و کفایتش به او عطا می کند.

امام حسین (ع)

فرز از صحیفه مجاری

خدا یا! و حاملان عرشت! آن بزرگوارانی که از تسبیح گفتن برای توسست و بی حال نمی شوند و از منزه و پاک دانستنست به ستوه نمی آیند و از بندگیست خسته و وامانده نمی گردند و کوتاهی در عمل را بر کوشش در اجرای دستورت ترجیح نمی دهند و از شیفتگی و سرگشتگی نسبت به تو، غفلت نمی ورزند.

باران شب پره



کیارنگ علایی نویسنده و عکاس

این بازی هر روز ظہر من بود یا به همین سادگی! از بس برای «شکوه قاسم نیا» نامه نوشتم و او روی کاغذهای کاهی جوابم را داد، دلم با بوی مست کننده کاغذ کاهی می رفت قاطی دستخطی که داستان ها و نقاشی های مرا نقد می کرد.

ش.د. آقای اصغری توی زیرپوش ربابی سفید همان اہت معلم دینی کلاس را داشت. دست و پایم را گم کردم. گفتیم: «آقا اجازه! تویم افتاده توی حیاطتون». آقای اصغری رفت کنار، پریدم توی حیاط. زن لاغری وسط حیاط روی ویلچر پهن شده بود. اسمش سرطان بود. اگر چشم هایش مرادبال نمی کرد، قطعاً فکر می کردم این یک عروسک است که افتاده است روی ویلچری. من فکر کردم آقا معلم سرطان را آورده است

شکوه قاسم نیا یک دوست بود بدون هیچ حرف اضافی، صدای مزاحمی. یک دوست که وقتی اشتباهی می کردم، اشتباهم را نادیده می گرفت، سرزنشم نمی کرد و مرا با آن اشتباه قضاوت نمی کرد. مگر دوستی تعریف دیگری هم دارد؟

همیشه کسی باید باشد که مراقبمان باشد. مراقبت شدن در نور ماندن است. وقتی کسی مراقب ماست، ذره های پاک و خالص وجودمان کم کم بیرون می زند و ما را از شر رساندن به دیگران دور می کند. یاد می گیریم که می توان آدم ها را دوست داشت، به جای آنکه مدام آن ها را تحقیر و تمسخر کرد و به سندروم خود بزرگ بینی و بیماری بدگویی مبتلا بود.

یادم است همیشه آخر نامه هایش چیزی شبیه شب پره می کشید و زیرش تاریخ می زد. یک شب خواب دیدم بارانی از شب پره بالای سرم می چرخد. چراغ های نشون اداره پست روشن و خاموش می شدند و با هر بار روشن شدن، ده ها شب پره جلز و ولزکنان در لامپ های دوباره برگردم و همه نامه ها را از زیر در همان خانه ها بیرون بکشم و جمع کنم.

من عاشق اداره پست شدم، به همین سادگی! از بس برای «شکوه قاسم نیا» نامه نوشتم و او روی کاغذهای کاهی جوابم را داد، دلم با بوی مست کننده کاغذ کاهی می رفت قاطی دستخطی که داستان ها و نقاشی های مرا نقد می کرد.

این خط شبیه خط دکترها و معلم ها نبود، شبیه کتاب های مهم دنیا هم نبود، دستخطی بود از زنی که هیچ وقت ندیدمش و بیا «هایدی» و «آن شرلی» و همه شخصیت های محبوب یازده سالگی فرق داشت. بوی نامه های او همان بوی ساندویچ های ۲۰ تومانی مدرسه بود یا دویر کالیاس و یک خیارشور لاغر که پیچیده شده بود توی همین کاغذها، بعد از ایستادن توی صف بلند اغذیه دومتی آقای اصغری - معلم چهارم دبستان که ساعت های غیر کلاس، هم سرویس مدرسه بود و هم ساندویچ می فروخت - و بعد خزیدن به کنج حیاط، دور از پنجره دفتر مدرسه و نگاه ناظم و مسابقه یک نفس نوشیدن «کانا دارای» با هم کلاسی هایی که همه عشقشان جمع کردن عکس های بی اموسپر آمریکایی و مینی ماینر بود.

من عاشق صندلی های چرمی اداره پست شدم، از بس روی آن ها منتظر نشستیم تا نوبتم شود و تمبر لریالی سید جمال الدین اسدآبادی و ۲ رالی میز را کوچک خان جنگلی را بخرم و نامه ای را روانه «کیهان بچه ها» کنیم و روزها را بشمارم تا شکوه قاسم نیا، سردبیر بخش شاپرک آن مجله، جواب نامه ام را به دقت بدهد. همان جا بود که برای اولین بار دیدم صندلی ها پشت پوسته چرمی شان قلبی از خرده های نئوپان دارند.

ظہرهای آماسیده تابستان منتظر می شدم مامان و بابا به خواب روند تا من به شغل مهم و اساسی ام برسم: پستی شدن! همه شهر بعد از ناهار خواب بود. تمام نامه های شکوه قاسم نیا را برمی داشتم و با دو چرخه می زدم بیرون. نامه ها را یک به یک زیر در خانه ها می گذاشتم. حواسم بود که کمتر از یک ساعت، قبل از بیدار شدن صاحبخانه دوباره برگردم و همه نامه ها را از زیر در همان خانه ها بیرون بکشم و جمع کنم.

تاریخ نگار

درگذشت بنیان گذار دانشکده ادبیات مشهد

خراسان از روزگار کهن سرزمین ادب بوده و هست. درست به همین دلیل ایچاد فضایی برای دانشگاه ادبیات در آن کاری سخت محسوب می شد که تنها مردی ادبی و اهل سیاست و آشنا به دروس دینی از پس آن برمی آمد. مردی چون دکتر علی اکبر مجید فیاض که سال ۱۲۷۷ شمسی در خانه سید عبدالحمید فیاض مشهور به تقة الاسلام خادماشی استان قدس رضوی به دنیا آمد و پس از رفتن به مکتب راهی حوزه شد تا از محضر استادانی چون میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، حاج محمدعلی فاضل، آقا بزرگ شهیدی و میرزا محمدباقر مدرس رضوی بهره برد. او سال ۱۳۰۷ به استخدام اداره فرهنگ خراسان درآمد و سال ۱۳۱۴ دانشسرای مقدماتی مشهد را بنیان گذاشت. چندی بعد به تهران رفت و پس از اخذ لیسانس دانشسرای عالی، سال ۱۳۲۳ دکترای خود را از دانشگاه تهران گرفت. فیاض در آن روزگار یکی از برترین دانش آموختگان دانشگاه تهران بود تا آنجا که در دوره بیماری ملک الشعراء بهار، از سوی او به تدریس می پرداخت. او که از همان روزهای آغازین ورود به تهران، با دکتر قاسم غنی آشنا شده بود به کمک این مرد ادبیات و سیاست، ۲ دوره نماینده مشهد در مجلس شورای ملی شد. فیاض در همین دوران به سفارش وزارت فرهنگ ابتدا گزیده ای از تاریخ بیهقی را برای تدریس در دبیرستان ها فراهم آورد و سپس در سال ۱۳۲۴ تصحیح کل اثر را به پایان رساند. او مدتی هم به تدریس زبان و ادبیات فارسی در مصر پرداخت و پس از بازگشت به ایران مأموریت یافت دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد را تأسیس کند و در سال ۱۳۳۴ به این مهم نایل آمد و خود تا سال ۱۳۴۳ ریاست آن را برعهده گرفت. جالب آنکه فیاض در بنیان گذاری دانشکده معقول و منقول نیز نقش اساسی داشت و مدتی هم زمان با ریاست دانشکده ادبیات، سرپرستی آن دانشکده را عهده دار بود. او در سال ۱۳۴۳ به تهران بازگشت و در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، مدیریت گروه ادیان و مذاهب را برعهده گرفت و پس از ۳ سال در ۱۳۴۶ به افتخار بازنشستگی نایل آمد. فیاض در سال ۱۳۴۹ به دعوت دکتر غلامحسین یوسفی به دانشگاه مشهد آمد تا در دوره فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی تدریس کند. در همان سال، کنگره بزرگداشت بیهقی به مدیریت فیاض در مشهد برگزار شد. او چهارم شهریور ۱۳۵۰ چنان را بدرود گفت و در حرم رضوی به خاک سپرده شد.

آن ۵۰ سال...



بهروز نمدار روزنامه نگار

علت فاجعه را تنها در سال ۶۰ و ۶۱ هجری قمری جست و جو نمی کند. او دست خواننده کتاب را می گیرد و به سال ها پیش می برد؛ چنان دور، تا روزگار پیش از تولد پیامبر اسلام. با این انگیزه و پرسش کلیدی: «مقصود من از نوشتن این یادداشت ها مقتل نویسی، تبلیغ مذهبی و حتی نوشتن تاریخ نیست. من کوشیده ام تا خود بدانم آنچه رخ داد، چرا رخ داد؟» (پس از ۵۰ سال، ص ۷).

هفتم. «چه شد اجتماع مسلمان آن روز در مقابل این حادثه تا آن حد خونسردی و بی اعتنائی نشان داد؟» (پس از ۵۰ سال، ص ۱۵). کتاب با واگویی مثال زدنی، این پرسش را پاسخ می گوید. هشتم. «در ۲۰ سال آخر این ۵۰ سال، دیگر سخن در این نبود که زمامدار باید عادل باشد یا نه. اگر بر خلاف عدالت رفت، باید به او هشدار داد یا نه. آنچه در این سال ها مهم می نمود، اینکه چه باید کرد تا زمامدار را راضی نگاه داشت.» (پس از ۵۰ سال، ص ۳۲).

نهم. «اگر جزئی بی عدالتی در اجتماعی پدید آمد و فوری برطرف نشد، بی عدالتی های دیگر را یکی

بشوم و حاتم طایی بازی درآورم! چهارم. سخن از کتاب «پس از ۵۰ سال: پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین (ع)»، به قلم جاودانه استاد علامه، سیدجعفر شهیدی (۱۲۹۷ ش - ۱۳۸۶ ش) است. اثر ۲۱۶ صفحه ای که چاپ

پنجاه و چهارم را پشت سر گذاشته. دیباچه کتاب را که می خوانی، حیرت می کنی از اینکه امضای استاد را به تاریخ اسفند ۱۳۵۷ خورشیدی دارد، و شگفتی افزون تر، شاید از نگاه متفاوت و خلاقانه استاد به بحث پر دامنه قیام عاشورا؛ خاصه در آن سال های قحطی یا کم رونقی نوآوری های دینی.

اگر دل و دماغش را دارید، بیاید در چند بند پیش رو، بخش هایی از کتاب را - بی هیچ داوری - بخوانیم. شاید آن ها که فرصت و اقبال خواندنش را نداشته اند، قیام عاشورا را از زوایای دیگر هم ببینند؛ چشم اندازی که علامه شهیدی - نزدیک به نیم قرن پیش - با کوشش و مجاهدت علمی بی همتایش، آن را فرآوری نگاه ما نهاد. ششم. علامه شهیدی،



ورود حصین بن نمیر به کربلا

در روز پنجم محرم الحرام سال ۶۱ هجری قمری حصین بن نمیر به دستور عبید... بن زیاد با ۴ هزار سواره وادصرحای کربلا شد. در برخی از منابع تاریخی نیز در باره وقایع این روز آمده است که در این روز «عبید... بن زیاد»، شخصی به نام «شیش بن ربعی» را به همراه یک

هزار نفر به طرف کربلا گسیل داد. عبید... بن زیاد همچنین در این روز دستور داد تا شخصی به نام «ز جرن قیس» بر سر راه صحرای کربلا بایستد و هر کسی را که قصد یاری به امام حسین (ع) را داشته و بخواهد به سپاه آن حضرت ملحق شود، به قتل برساند. در روز پنجم ماه محرم یا توجه به تمام محدودیت ها برای نپیوستن افراد به سپاه امام حسین (ع)، مردی به نام «عامر بن ابی سلامه» خود را به سپاه آن حضرت رساند و سرانجام در روز عاشورا به شهادت رسید.

تقویم شیعہ، عبدالحسین نیشابوری

کمکی رفتن هیئت ها

رضا سلیمان نوری

یکی از سنن خاص هیئت های عزاداری «کمکی رفتن» است. این سنت به معنای همراهی چند هیئت با یکدیگر زیر لوای پرچم و عنوان یکی از هیئات، هنگام حضور در خیابان یا همان بازار رفتن است. این سنت برای باشکوه تر برگزار شدن مراسم با همکاری هیئت یک محدوده جغرافیایی یا یک گروه فکری یا قومی اجرا می شود. همان گونه که می دانید هنگام ایجاد هیئت مذهبی، نام مجموعه با نام یکی از معصومان (ع) یا شخصیت های برجسته دشت کربلا و نام محدوده مکانی یا قومی که اعضای هیئت بدان وابسته اند، تکمیل می شود. از قدیم الایام برای هر یک از چهره های مذهبی، روزی خاص در نظر گرفته شده که با سالروز شهادت و وفات ایشان با یکی از روزهای دهه نخست محرم ماه محرم است. در هر کدام از این روزها هیئتی که نام آن شخصیت مذهبی را به عنوان نماد خود برگزیده است، از مسجد یا حسینیة خود خارج می شود و به

برپایی عزادار خیابان می پردازد. هیئت در جریان این بازار رفتن و به منظور پرشکوه تر شدن عزاداری، به طور معمول از هیئت هایی که در محدوده مکانی استقرار آن هیئت قرار دارند یا وابستگی های قومی و



نشانی شیر و شهادت

ای که پیچید شمی در دل این کوچه صدایت
یک جهان پنجره بیدار شد از بانگ رهایت
تا قیامت همه جا محشر گبری تو برپاست
ای شب تار عدم، شام غریبان عزایت
عطش آتش و تنهایی و شمشیر و شهادت
خبری مختصر از حادثه کرب و بلایت
همه رها نت صبی از آینه بودند و خوش آن روز
که درخشیده خدا، در همه آینه های
گاش بودند و سر و وید و دستت چو آب الفاضل
می فشانیدیم سبک تر ز کفی آب برایت
از فرا سوی ازل تا ابد، ای حلق بریده
می دوند اید در دایره پیر واک صدایت

محمدرضا محمدی نیکو